

بعضی تفسیرهای حافظ

تفسیر اشعار فارسی

(دنباله شماره پیش)
بقلم استاد علامه آقای

محمدرزینی

کب - غزل شماره ۳۴۹ که مطلع آن اینست:
دوش سودای رخت گفتم ز سر بیرون کنم گفت کو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم
بیت پنجم این غزل چنین است:
ای نسیم منزل لیلی خدا را تا بکی ربع را برهم زخم اطلال را جیحون کنم
مصراع دوم این بیت تقریباً بعین کلمات ولی با تغییر وزن از هزج برمل مأخوذ
است از بیت دوم این قصیده معروف معزی:
ای ساربان منزل مکن جز بر ۱ دیار یار من
تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن
ربع از دلم پر خون کنم اطلال را جیحون کنم ۲
خاک دمن گلگون کنم از آب چشم خویشتم

۱ - چنین است در المعجم فی معایر اشعار المعجم ص ۳۶۱ و ۳۸۲ ، ولی در دیوان
مطبوع معزی بتوسط آقای اقبال ص ۵۹۷ : در دیار

۲ - چنین است این مصراع در المعجم ص ۳۶۱ ، و این روایت مطابق تراست با تفسیر
حافظ ، ولی در دیوان مطبوع او ص ۵۹۷ :

ربع از دلم پر خون کنم خاک دمن گلگون کنم

اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتم ،

و این قصیده از قصاید بسیار مشهور معزی است و تمام آن در دیوان شاعر مزبور که باهتمام آقای عباس اقبال آشتیانی در سال ۱۳۱۸ در طهران بطبع رسیده در ص ۵۹۷-۵۹۹ مثبت است،

کج - غزل شماره ۳۹۳ که مطلع آن اینست :

منم که شهرة شهرم بهشوق ورزیدن منم که دیده نیالوده ام بید دیدن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است و نه چیدن
مصراع اول این بیت اخیر با اندک تصرفی و با تغییر صیغ افعال از غیبت بشکلم مأخوذ
است ازین بیت سعدی در یکی از قصاید خود که مطلعش اینست :

توانگری نه بمالست بیش اهل کمال که مال طالب گور است و بعد از آن اعمال
و در اثناء قصیده گوید:

بزرگوار خدایا بحق مردانی که عارفان جمیل اند و عاشقان جمال
مبارزان طریقت که نفس بشکستند بزور بازوی تقوی و المحروب بر جمال
یقدت سون له بالنعفی و الاعلان یسبحون له بالقدوس و الاصال
مراد نفس ندادند ازین سرای غرور که صبر پیش گرفتند تا بوقت مجال
قفا خورند و ملامت برند و خوش باشند شب فراق بامید بامداد وصال

محل شاهد مصراع اول این بیت اخیر است ،

نقد - غزل شماره ۴۷۰ که مطلعش اینست :

سینه ما لا مال در داستای دزینا مرهمی دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همدمی
بیت ما قبله آخر این غزل چنین است :

خیز تا خاطر بدان ترك سمرقندی دهیم کز نسیمش بوی جوی مولیان آید همی
کلمات د بوی جوی مولیان آید همی ، بعین عبارت تضمین مصراعی است از
قصیده مشهوری از رودکی که مطلع آن اینست :

بوی جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی
ریگ آموی و در شتی راه او زیر پایم بر نیان آید همی

و هده از آیات این قصیده (که گویا فقط همانهاست که ازین قصیده فریده باقی مانده) با حکایت ممتع راجع باین آیات رود کی در چهار مقاله عروضی سرفندی ص ۳۱-۳۴ از چاپ لیدن مذکور است. و جوی مولیان ضیاهی بوده است در بیرون شهر بخارا بسیار با نزهت و ملوک سامانیه در آنجا کاخها و بوستانها ساخته بوده اند،

که — غزل شماره ۴۷۴ که مطلع آن اینست :

هوا خواه توام جانان و میدانم که میهانی

که هم تا دیده می بینی و هم ننوشته میخوانی

بیت اخیر این غزل چنین است :

خیال چنبر زلفش فریبت میدهد حافظ نگر تا حلقه اقبال تا ممکن نجیبانی

مصراع دوم این بیت اخیر بعین عبارت تضمین مصرعهای است از انوری در

این قطعه که ذیلاً تمام آن نقل میشود :

نگر تا حلقه اقبال تا ممکن نجیبانی سلیمان ابلها لایل که محروما و مسکینا

سنائی گر چه از وجه مناجاتی همی گوید بشعر اندر ز حرص آنکه یابد دیده بینا

که یارب مرسنائی راستائی ده تو در حکمت چنان کز روی بر شک آید روان بوعلی سینا ۲۷

۱ - این قطعه بعلاوه نسخه چاپ تبریز از دیوان انوری با چهار نسخه خطی دیگر

از همان دیوان که سه نسخه از آنها متعلق است بکتابخانه ملی طهران و یکی دیگر متعلق بآقای عباس اقبال آشتیانی مدیر این مجله مقابله شده،

۲ - این بیت از قصیده معروفی است از سنائی که مطلع آن اینست :

مکن در جسم و جان منزل که این دونست و آن والا

قدم زین هردو بیرون نه نه اینجا باش و نه آنجا

و یکی دوبیت قبل و بعد ازبیتی که آنرا تضمین نموده از قرار ذیل است :

همی خواهم بهر ساعت چه در سر آنچه در ضرا

چنان کز روی بر شک آید روان بوعلی سینا

چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شد

مرا از زحمت تنها بکن پیش از اجل تنها

که تا چون خود نخواستندم حریم و مفسد و رهنا

بدل تندبشم از نعمت نه در دنیا نه در عقبی

که یارب مرسنائی را سنائی ده تو از حکمت

مگر دانم در این عالم زبیش آزی و کم عقلی

ز راه رحمت و رافت چو جان پاک معصومان

زبان مختصر عقلان بیند اندر جهان بر من

ولیکن از طریق آرزو بختن خرد داند که با بخت زمره بس نیاید کوشش مینا
 بروجان بدترین در مشیت ده که دیر افتد ز یا جوج تمبی رخنه در سده ولو شینا
 با استعداد یابد هر که از ما چیز کی یابد نه اندر بدو فطرت پیش ازین کان الفتی طینا
 بلی از جاهد و ایک سر بدست تست ازین رشته ولیک از جاهد و ا هم بر نغیزد هیچ بی فینا

در آخر بیت پنجم «ولو شیناء بکسر شین و سکون یا: مثناة تحتانیة مخفف
 «ولو شیناء» است بهمزۀ ساکنه بعد از شین که تخفیفاً همزه قلب بیاء عمده مانند استیناف
 و استیدان و استیصال مثلاً که در اصل استناف و استندان و استتصال بوده با همزه
 و «ولو شیناء» تلمیح است بآیه قرآن: «ولو شینالآئینا کل نفس هداها و لکن حق
 القول منی لآملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین» (۱۳:۳۲) - و عبارت «کان الفتی
 طیناء» در آخر بیت ششم ظاهراً اشاره است با حدیث منقوله در باب خلقت حضرت
 آدم که بمقتضای آن احادیث خداوند خاکی را که با آن گل آدم را سرشت از جمیع
 نقاط مختلفه زمین برداشت نه از یک نقطه مخصوصی از آن و بدان جهت است (بمقتضای
 آن احادیث) که این همه اختلاف در الوان و طبایع و اخلاق بنی آدم پدید آمده است،
 و عین عبارت یکی از این احادیث محض نمونه نقلاً از تاریخ طبری و ابن الاثیر از
 قرار ذیل است: «عن ابي موسى الأشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان الله خلق آدم من قبضة قبضها من جميع الأرض فجاء بنو آدم على قدر الأرض جاء
 منهم الأحمر والأسود والأبيض وبين ذلك والسهل والحزن والغيبث والطيب، ثم
 بليت طينة حتى صارت طينا لازباً ثم ترکت حتى صارت حمأً مسنوناً ثم ترکت حتى

١ - تنبيه - در شماره ششم از این مجله صفحه ٦٥ سطر ١١ در تعریف صنعت تلمیح
 کلمات «یا آیه از قرآن» بعد از «بشمري مشهور» از قلم افزاده است خوانندگان تصحیح
 فرمایند - ، عده کثیری از امثله این نوع تلمیح یعنی اشاره بآیه از آیات قرآن بدون ذکر
 خود آیه در انوار الربیع مرحوم سید علی خان مدنی ص ٥٢٩ - ٥٣٢ مذکور است رجوع
 بدانجا شود .

٢ - حمأً بفتح حین و در آخر همزه یعنی گل سیاه بد بوی ، و مسنون یعنی بوی ناک
 و متعفن ، و قوله تسالی من حمأً مسنون قال ابو عمرو ای متعیر متنن (منتهی الارب
 و لسان العرب) .

کتابخانه سینسیه تم

صارت صلصالاً» (طبری: ۱: ۶۲، و ابن الاثیر: ۱: ۱۰)، و کلمات «جاهدوا» و «فینا» در بیت اخیر قطعه انوری تلمیح است بآیه «والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین»، (۶۹: ۲۹).

گو - ص ۳۵۷ از چاپ وزارت فرهنگ، در ساقی نامه:
 همان منزلت است این جهان خراب که بدست ایوان افراسیاب
 همان مرحله است این بیابان دور که گم شد درو لشکر سلم و تور
 این دو بیت را مرحوم رضا قلیخان هدایت در مجمع الفصاحا ج ۱ ص ۱۳۹ در
 خانمه منتخبانی که از گرشاسب نامه اسدی بدست داده ذکر کرده است، ولی در نسخه
 گرشاسب نامه چاپی که آقای حبیب یغمائی در سنه ۱۳۱۷ شمسی از روی هشت نسخه
 خطی از کتاب مزبور در طهران بطبع رسانیده است اصلا و ابدأ ازین دو بیت اثری
 و نشانی نیست سهل است که تمام قسمت اخیر این منتخبات مرحوم هدایت از ص ۱۳۵
 الی ص ۱۳۹ از جلد اول مجمع الفصاحا راجع بحکایت رعد غماز و شمس بانو بکلی
 از گرشاسب نامه چاپ آقای یغمائی مفقود است، و از این فقره یعنی از مفقود بودن
 این فصل از جمیع نسخ هشت گانه گرشاسب نامه که اساس طبع آقای یغمائی بوده
 تقریباً یقین می پیوندد که این فصل تماماً الحاقی است بگرشاسب نامه و فقط در نسخه
 که مرحوم هدایت از آن کتاب در دست داشته موجود بوده لا غیر،

☆☆☆

تکمله

پس از انتشار قسمت راجع بتضمینات عربی خواجه در شماره پنجم و ششم
 «یادگار» یکی از دوستان نزدیک اینجانب باضرار از نگارنده این سطور خواهش
 نمود که بمناسبت امثله تضمینات عربی خواجه حکایت خرافی ذیل را که سودی ۲ شارح

- ۱ - طین صلصال کل خشک که بانگ کند مانند سفال نو، یا گل بدبو (منتهی الارب).
- ۲ - سودی که اسم او را تاکنون نتوانسته ام معلوم کنم یکی از فضایل مسلمانان
 ایالت بوسنه (از ولایات قدیم عثمانی و یوگوسلاوی حالیه) بوده و در ادبیات عرب و فارسی
 بدی طولی داشته و شرحی مبسوط بترکی عثمانی بردیوان خواجه نگاشته که تاریخ اتمام
 آن بتصریح خود مؤلف در سنه هزار و سه هجری (سال غج) بوده و این شرح در سنه
 ۱۲۵۰ هجری قمری در بولاق مصر در سه جلد بزرگ بطبع رسیده است، برای مزید
 اطلاع از شرح احوال او رجوع شود بفرهست نسخ ترکی موزه بریتانیه در لندن از ریو
 ص ۱۵۸ - ۱۵۹ که خلاصه از آن در مقدمه راقم این سطور بر دیوان خواجه طبع وزارت
 فرهنگ در سنه ۱۳۲۰ شمسی در طهران ص ۴ - فح مسطور است.

معروف دیوان خواجه بترکی در شرح این بیت الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها الخ ذکر کرده برای اینکه خوانندگان حبل بر غفلت یا عدم اطلاع شما از آن حکایت نکنند بر آن فصل علاوه نمائید، این جانب نیز فقط محض امثال استدهای آن دوست گرامی خواهش ایشان را اجابت کردم ولی چون این حکایت بی نهایت عامیانه و سخیف است و بکلی بی اصل و معمول بنظر میآید با کمال کراهت قلب متعرض ذکر آن شدم، و اینک ذیلاً ما ترجمه تحت اللفظی عبارت سودی را در ص ۳ از جلد اول شرح مزبور عیناً نقل میکنیم و سپس ملاحظات خود را بر آن میافزاییم:

ترجمه کلام سودی

« الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها، این مصراع بیت دوم است از قطعه یزید بن معاویه در بحر هزج و اصل آن قطعه اینست:

انا السموم ما هندی بتریاق و لاراقی
ادر کاساً و ناولها الا یا ایها الساقی

و خواجه دو مصراع بیت دوم این قطعه را برای اینکه با قافیه غزل خود مطابق آید تقدیم و تأخیر نموده و آنرا بطریق تضمین در اشعار خود درج کرده است، و باین جهت بعضی از شعرا به خواجه اعتراض کرده اند از جمله اهلی شیرازی ۲ گفته:

۱- در حاشیه ذیل صفحه ۷۱ از شماره ششم این مجله گفتیم که بحر هزج سالم در عربی همیشه مرتب است یعنی بروزن چهار مفاعیلن است و در فارسی همیشه مشن است یعنی بروزن هشت مفاعیلن، و لهذا هر مصراع ازین بحر در فارسی يك بیت در عربی محسوب میشود و بالعکس یعنی يك بیت از آن در عربی يك مصراع است در فارسی.

۲- متوفی در سنه نهصد و چهل و دو هجری، رجوع شود بمجالس المؤمنین در مجلس زدهم و هفت اقلیم و آتشکده هردو در عنوان «شیراز» و حبیب السیر جزوه از جلد ۳ ص ۱۱۲ (بدون تاریخ وفات)، و فورست نسخ فارسی موزه بریتانیه از ربو ص ۶۵۷، و در دو مأخذ اول این مصراع را ماده تاریخ فوت او نگاهشته اند: پادشاه شعرا بود اهلی (۹۱۲-).

خواجه حافظ را شبی دیدم بخواب از چه بستی بر خود این شعر یزید گفت واقف نیستی زین مسئله و کاتبی نیشابوری گفته :	گفتم ای در فضل و دانش بی مثال با وجود این همه فضل و کمال مال کافر هست بر مؤمن حلال
عجب در حیرتم از خواجه حافظ چه حکمت دید در شعر یزید او اگر چه مال کافر بر مسلمان	بنوعی کش ۳ خرد زان عاجز آید که در دیوان نخست از وی سر آید حلال است ه و در او قیلی نشاید

۱ - در اصل سودی سهواً « بی حساب » مرقوم است ولی در پشت يك نسخه خطی مدرسه سپهسالار بطرولمتن .

۲ - متوفی در سال ۸۳۸ یا ۸۳۹ هجری ، رجوع شود بتذکره دولتشاه سمرقندی و مجالس المؤمنین در مجلس دوازدهم و مجمع الفصحاء و رباض العارفین و فهرست ربو ص ۶۳۷ ، ولی در کشف الظنون در عنوان « دیوان کاتبی » سنة ۸۴۴ ، و آن بدون شبهه سهو است ، و در حسیب السیر جزو ۳ از جلد ۳ ص ۱۴۹ : « سنة ۸۹۳ » که قطعاً سهو ناسخ است بجای ۸۳۹ یعنی بتقدیم و تأخیر در رقم ۳۹ .

۳ - استعمال ضمیر مفعولی شین در اینجا غلط فاحش است زیرا که « کش » یعنی « که او را » است پس این مصراع باین جمله تحلیل میشود : « بنوعی که او را خرد از آن عاجز آید » و واضح است که این عبارت هیچ معنی ندارد ، و این استعمال بی محل و غلط « کش » در اینجا خود یکی از قرائن واضحه است که این ابیات از کاتبی نیشابوری که یکی از افاضل شعر آورده نیست و اختراع يك عامی جاهل نادانی است که حتی فارسی معمولی را نیز نمیدانسته است .

۴ - گوینده این ابیات گویا نمیدانسته که خواجه خود دیوان خود را جمع نکرده بوده بلکه یکی از دوستان او بعد از وفات او این عمل را انجام داده بوده و الا نیکگفت :

چه حکمت دید در شعر یزید او
چه « نخست » بودن غزل الایا ایها الساقی بنا بر این کار خود حافظ واضح است که نبوده بلکه کار جامع دیوان او بوده ، و این نیز دلیل دیگری است که این ابیات از کاتبی نیشابوری که خود معاصر حافظ یا بسیار قریب الهمصر با او بوده نباید باشد .

۵ - این بیت تقریباً صریح است که اشاره است بجوابی که حافظ (بزعم ناقل این حکایت) در خواب با هاهلی شیرازی داده بوده که :

گفت واقف نیستی زین مسئله
و از اینجا معلوم میشود که گوینده این ابیات خیال نمیکرده که قصه کاتبی مؤخر از عصر اهلی نیشابوری بوده و حال آنکه وفات کاتبی صد و سه سال قبل از وفات اهلی بوده است ! (وفات کاتبی چنانکه سابق گفتیم در سنة ۸۳۹ بوده و وفات اهلی در سنة ۹۴۲) ، و این باز قرینه دیگری است که این ابیات سخیف از کاتبی نیشابوری نیست .

ولی از شیر عیبی بس عجیب است که لقمه از دهان سگ رباید ،
 انتهی کلام سودی ، و این حکایت چنانکه در فوق گفته شد فوق العاده
 واهی و سخیف و عامیانه است و تقریباً بنحو قطع و یقین میتوان گفت که بکلی
 معمول و ساختگی است و راقم سطور (بدون ادعای استقراء کامل) بافحص
 بلیغ از مدتهای متمادی باینطرف در غالب کتب متداوله راجع بادیات هرب
 و اشعار عرب و اخبار عرب و کتب تواریخ و رجال تا آنجا که در طهران دسترسی
 باین قبیل کتب ممکن است مانند آغانی ابوالفرج اصفهانی و کامل مبرد و عقد
 الفرید ابن عبدربه و طبقات الشعراء جمعی و کتاب الشعر و الشعراء ابن قتیبه و
 معارف و هیون الاخبار همان مؤلف و کتاب الفهرست ابن الندیم و بیان و تبیین
 جاحظ و کتاب الحیوان همو و دیوان المعانی و صناعتین هر دو از ابو هلال عسکری
 و معجم الشعراء مرزبانی و مختلف و مؤلف آمدی و امالی سیدمرتضی و معجم الادبا
 و معجم البلدان هر دو از یاقوت و محاضرات راغب و حماسه ابوتام و تاریخ طبری و
 مروج الذهب مسعودی و تاریخ ابن الاثیر و تاریخ ابو الفداء و ابن خلکان و فخری و
 تجارب السلف و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و تاریخ الخلفاء سیوطی و بسیاری
 از کتب دیگر از همین قبیلها مطلقاً و اصلاً بوجه من الوجوه ازین دو بیت عربی
 منسوب بیزید بن معاویه در هیچ جا نشانی و اثری و خبری نیافتیم .

۱ - در کتب مفصلة الاسامی در فوق در بعضی از آنها اصلاً و ابداً شعری از یزید مروی
 نیست ، و در بعضی دیگر کمابیش عدة از اشعار یزید مذکور است و این قسم اخیر عبارت
 است از کتب ذیل : کتاب الحیوان جاحظ و عقد الفرید و مروج الذهب و دیوان المعانی
 و ابن خلکان (در شرح احوال محمد بن عمران مرزبانی که اولین کسی بوده که دیوان یزید
 را جمع کرده بوده و ابن خلکان گوید من از شدت میلیم باشعار یزید تمام این دیوان را که
 تقریباً سه جزوه میشده حفظ کرده بودم ، و نیز در شرح احوال علی بن محمد طبری معروف
 به کیهانرسی که برعکس «حججه الاسلام» غزالی که لمن یزید را حرام میدانسته او صریحاً
 واضحاً فتوی بیهوا از لمن یزید داده بوده و بعضی اشعار او را باین مناسبت در فتوای خود
 نقل کرده است) و معجم البلدان و معجم الادباء و ابن الاثیر و کتاب الفخری و تجارب السلف
 و لسان العرب در مواضع متعدده و تاریخ الخلفاء سیوطی و شرح الفیه همو در اعراب جمع مذکور
 سالم که این بیت یزید را با استشهاد آورده :

ولها بالماطرون اذا اكل النمل الذي جمعا

و در معجم البلدان در عنوان «ماطرون» بقیه این ابیات را نیز ذکر کرده است ، ولی
 (تکرار میکنم) در هیچیک از ماخذ مذکوره بدون استثنا تا آنجا که من تتبع کرده ام مطلقاً
 و اصلاً از دو بیت محل گفتگویی ما یعنی انالسموم ما عندی الخ اثری و نشانی نیافتیم .

و من فوق العاده مستبعد میدانم که در تمام این مدت طویل از صدر اسلام تا قرن دهم هیچیک از این همه رواة اخبار و اشعار عرب و مؤلفین این همه کتب متکثرة متنوعه راجع بادیات عرب از وجود این اشعار منسوب بیزید که سودی نقل کرده مطلع نشده باشند و فقط در اواسط قرن دهم یا نهم این مسئله کشف شده باشد آنهم در ترکیه آنهم مطلقاً و اصلاً بدون ذکر هیچ سندی و مدرکی و مأخذی حتی مأخذ ضعیف غیر معتبری، و گمان نمیکنم هیچ انسان عاقل منصفی که کمترین انسی بسیره علما و متتبعین در طرز جمع آثار و اخبار متقدمین داشته باشد در مجعول بودن این اشعار منسوب بیزید و ساختگی بودن اصل تمام این حکایت سخیف رکیک عامیانه که تار و پود آن همه از دروغ صرف بافته شده آنهم دروغهای بسیار بیمزه بازاری ادنی شکی و تردیدی اورادست دهد،

و از طرف دیگر در صحت انتساب دو قطعه مذکور در فوق باهلی شیرازی و کاتبی نیشابوری که سودی بدو شاعر مزبور نسبت داده نیز محل کمال شک و تردید است و در هر صورت ما آن دو قطعه را در سه نسخه از دیوان اهلی و یک نسخه از دیوان کاتبی که در طهران دسترسی بآنها داشتیم، بهیچوجه نیافتیم، و با احتمال بسیار قوی این دو قطعه نیز بکلی ساختگی و مجعول است و بغرضی از اغراض در دهان دو شاعر مزبور نهاده شده است، گرچه اگر هم ساختگی نبود باز از نقطه نظر تاریخ و صحت نقل روایات هیچ چیز از خواب و رؤیا ثابت نمیشود آنهم رؤیای شعراء خیال باف که غالباً در حل بعضی مسائل معوقه که در بیداری حل آنها برای ایشان مشکل است بخواب متوسل میشوند، مثلاً در همان دیوان کاتبی نیشابوری متعلق باقایی

۱ - از این سه نسخه دیوان اهلی شیرازی دو نسخه متعلق بکتابخانه مجلس است و یک نسخه متعلق بفاضل دانشمند آقای سعید نفیسی، و این نسخه اخیر در ماه ذی القعدة سنه ۹۷۲ کتابت شده، و یک نسخه دیوان کاتبی نیشابوری نیز متعلق باقایی سعید نفیسی است، و تتبع در این چهار نسخه را آقای دکتر محمد معین از جوانان بسیار فاضل متتبع مدقق با فوق این عصر بقاضای این جانب نموده اند و از اینراه راقم این سطور را رهین امتنان خود کرده اند.

سعید نفیسی قطعه ذیل دیده شد که بمقتضای آن شاعر مزبور یعنی کاتبی نیشابوری در حق شاعر معاصر خود خواجه عصمت بخاری [متوفی در سنه ۸۲۶] خوابی دیده و قطعه اینست:

خواجه خسرو را علیه الرحمه شب دیدم بخواب

گفتمش عصمت ترا يك خوشه چین خرمن است
شعر او چون بیشتر شهرت گرفت از شعر تو

گفت با کسی نیست شعر او همان [شعر] من است
و نیز حکایت ممتع ذیل که قاضی نورالله هوشتری در مجلس دوازدهم از مجالس المؤمنین در ضمن شرح احوال سلمان ساوجی ذکر کرده از همین قبیل است:

مولانا نظام استرآبادی^۱ در خطبه دیوان خود آورده که شبی در واقعه دیدم که جای با صفائی است و شخصی ایستاده و در فکر افتاده بعسن کیاست دانستم که کیست پیش رفتم و سلام کردم سر بر آورد و علیه گفت گفتم که شما سلمان ساوجی نیستید گفت هستم فقیر را التفات نموده پیش طلبید و معافه و مصافحه کرد و گفت رحمت بر تو باد که بوادی قصاید را چاپخانه طلی میکند و دست بر کتف من نهاد و مشفقانه توجه نمود، با وجودی که او چنین ملایمت را مرعی داشت فقیر گفتم کمینه را بلازمان شما اعتقاد بسیار است لایق حال شما نمیدانم که شما اشعار مردم را تصرف کرده اید بی اشعار بعضین و این شعار را سرقه میگویند گفت کهجا گفتم از جمله در تعریف عمارت گفته اید:

این آن اساس نیست که گردد خلل پذیر
لودکت الجبال او انشقت السما^۲

۱ - مولانا نظام استرآبادی از شعراء او اخر قرن نهم و اوایل قرن دهم است و در سنه ۹۲۱ نهصد و بیست و یک وفات یافته و ترجمه احوال او در همان مجالس المؤمنین قاضی نورالله هوشتری در مجلس دوازدهم صفحه ۵۱۰ از چاپ طهران مسطور است.

۲ - این مصراع از جبلی غرستانی است در قصیده معروف او بمطلع:
معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا
و زهر دو نام مانده چو سیمرغ و کیمیا
و بیتی که مصراع مزبور مأخوذ از آنست اینست:

مرد آن بود که دست ندارد زدوستی
لودکت الجبال او انشقت السما
و بجای دکت « بست » نیز روایت شده که هر دو تقریباً یک معنی است یعنی ریزه ریزه شود و خاک کرده شود کوهها.

فرمودند که چرا اعتراض بر مولانا عبدالرحمن جامی نمیکنید که او از همین قصیده مصراعی را اخذ کرده: (کالبدرفی الدجنة و الشمس فی الضحی) بقادری که سماوات بی ستون برپاست بقدرتش و علی کل مایشا، قدیر که فقیر مصراعی که خواننده نشنیده بودم چون بیدار شدم و تفحص کردم چنان بود که ایشان فرموده بودند، انتهی کلام مولانا نظام، و باز از همین قبیل است دو بیت ذیل از پسر عمق بخاری شاعر معروف در حق سوزنی که دولت شاه سمرقندی در تذکره خود باو نسبت داده:

دوش در خواب دیدم آدم را دست حوا گرفته اندر دست
گفتمش سوزنی نبیره تست گفت حوا بسه طلاق ارهست

باری چون این حکایت راجع بشعر یزید و تضمین نمودن خواجه بیثی از آنرا که سودی در شرح بیت الایا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها نقل کرده تا آنجا که من اطلاع دارم در هیچ مأخذی از ماخذ ایرانی که از حافظ یا از اشعار او بحث کرده اند مانند تذکره دولت شاه و نفعات الانس جامی و بهارستان همو و حبیب السیر و هفت اقلیم و مجالس المؤمنین و سفینه الاولیاء و آتشکده و ریاض العارفين و مجمع الفصحا و فارسنامه ناصری مذکور نیست و برای اولین بار در شرح سابق الذکر سودی بر دیوان خواجه (یعنی در ایک مأخذی که در ترکیه عثمانی در حدود سنه هزار هجری تألیف شده) دیده میشود و اصل خود حکایت نیز چنانکه مکرر گفته ایم جنبه بسیار عامیانه سخیف رکیک خشن خارجی غیر ایرانی بروجنات آن لایح است از روی مجموع این مقدمات و امارات و قراین اینجانب احتمال بسیار قوی میدهم بلکه تقریباً قطع و یقین دارم که اصل این حکایت را با این اشعار عربی و فارسی تماماً در همان حوالی عصر سودی یعنی در قرن دهم یا نهم هجری پس از انتشار عالمگیر روز افزون دیوان خواجه و نفوذ آن در بلاد عثمانی مابین طبقه ادبا و فضلاى آن طایفه و اقبال عامه ارباب ذوق

۱ - این مصراع نیز مأخوذ از همان قصیده جبلی غرjestانی است و تمام بیت اینست:

کالبدرفی الدجنة و الشمس فی الضحی

با خاطر منیرم و بارای روشنم

و بهجای کالبدر «کالبرق» نیز روایت شده.

اتراك بمطالعه آن و حفظ آن و تقلید آن و تعلیق شروع متعدده بر آن مانند شروع شمی و سروری و سودی بعضی از متعصبین علما و فقهای اهل ظاهر آن جماعت برای تحذیر مردم از مطالعه دیوان حافظ و توهین او در انظار عامه و تقلیل شأن او و اهمیت او که اولین بیت اولین غزل دیوان خود را بزعم تظاهری ایشان از شعر منفورترین جمیع مردم دنیا در انظار عامه مسلمین (باستثناء بعضی از اهالی شامات که هنوز تمایلات قدیمی مهر و محبت نسبت بامویان در اهداق قلوب متعجب ایشان ثابت و راسخ مانده) یعنی یزید بن معاویه اخذ نموده این حکایت سخیف و این اشعار سست خنک را عالماعامداً جعل کرده و نسبت آنرا بیزید داده و مابین مردم منتشر نموده اند، و یکی از قراینی که علمای مذهبی عثمانی در آن از منہ مردم را از مطالعه دیوان حافظ منع و تحذیر می نموده اند صورت استفتا و فتوای ذیل است که در او اواسط قرن دهم کسی از مفتی قسطنطنیه ابوالسعود افندی بن محیی الدین محمد بن مصطفی عمادی حنفی ۱ متوفی دو سنه ۹۸۲ استفتا نموده و او جواب داده و عین این سؤال و جواب را حاجی خلیفه در کشف الظنون در عنوان «دیوان حافظ» نقل کرده است و ما نیز ذیلاً عین همانرا با ترجمه تحت اللفظی فارسی آن نقل می نمایم :

۱ - ابوالسعود بن محیی الدین محمد بن مصطفی عمادی حنفی در ماه صفر سنه ۸۹۶ یا ۸۹۸ در قریه اسکلب از نوامی قسطنطنیه متولد شد و مادر او برادر زاده شیخ علی قوشچی صاحب فارسی هیئت و شرح تجرید خواجه نصیر طوسی است ، و در سنه ۹۵۲ از جانب سلطان سلیمان اول معروف بقانونی بسمت مفتی قسطنطنیه منتصب گردید و مدت سی سال تمام تا آخر عمر در آن وظیفه باقی بود و در اوایل جمادی الاولی سنه ۹۸۲ نهصد و هشتاد و دو وفات یافت و وی صاحب قصیده میهیه معروفی است دارای ۹۴ بیت که مطلع آن اینست :

ایمده سلیمی مطلب و مرام و غیر هواها لوعه و غرام

و شیخ بهائی در اوایل کشکول قسمت عمده این قصیده را نقل کرده و همچنین در عقد المنظوم و نور السافر در هر کدام مقداری از ابیات این قصیده مذکور است ، و نیز صاحب ترجمه را تفسیری است موسوم به «از شاد المعقل السلیم الی مزایا الکناب الکریم» که مکرر در مصر بطبع رسیده است ، برای مزید اطلاع از ترجمه حال او رجوع شود بقصد المنظوم فی ذکر افاضل الروم در هامش ابن خلکان طبع مصر سنه ۱۳۱۰ ج ۲ ص ۲۸۲ - ۳۰۵ ، (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

صورت فتوی

زید دیوان حافظ حقیقه لسان غیب در دیسه عمرو لسان غیب دیسه خطاطر حتی رئیس علما عدم قرآننه فتوی ویر مشدر دیسه مزبور زید رئیس علمایه سوء ادب ایدوب اول انک نه اغزی قاشیغیدر بو ذوقیاندن در دیسه شرعاً زیده نه لازم اولور

الجواب

حافظك مقالاننده بوقلق حکم ذایقه و نکت فایقه دن کلمات حق واقع اولمشدر لکن تضاعیفنده نطق شریعت شریفه دن بیرون خرافات وار در مذاق صحیح اولدر که برییتی برندن فرق ایدوب سم افعی بی تریاق نافع صنمیوب مبادی ذوق نعمتی احراز و اسباب خوف ایمندن احتراز ایلیه ، کتبه الفقیر ابوالسعود غفی عنه»

ترجمه *

صورت فتوی

زید در خصوص دیوان حافظ اگر بگوید که این دیوان لسان غیب است و عمرو [در جواب زید] بگوید لسان غیب گفتن خطاست حتی رئیس علما فتوی داده است دیوان او را نخوانند ، زید مزبور بر رئیس علما سوء ادب نموده و بگوید این امر باب دهان او نیست این فقره از ذوقیات است ، در این صورت بزید شرعاً چه لازم می آید؟

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

والنور السامر فی اخبار القرن العاشر از شیخ عبدالقادر بن عیدروس طبع بغداد س ۲۳۹ - ۲۴۱ (که غلط بسیار بزرگی از نسخ باطباع در تاریخ وفات او در این کتاب روی داده و وفات او در جزو حوادث سنه ۹۵۲ درج شده با وجود اینکه خود مؤلف ماده تاریخ وفات او را بطبق عموم مورخین مطابق سنه ۹۸۲ بدست داده است) ، و الفوائد البیهه فی طبقات الحنفیه طبع مصر ص ۸۱ - ۸۲ ، و اهلام زرکلی ص ۳۶۸ ، و معجم المطبوعات العربیه ص ۳۱۵ - ۳۱۶ (با غلطهای زیاد) ، و شرح احوال پدرش شیخ محیی الدین محمد اسکلیبی متوفی در سنه ۹۲۰ در شقائق النعمانیه فی علماء الدولة العثمانیه در هامش ابن خلکان ج ۱ ص ۳۸۲ - ۳۸۵ و نیز در الفوائد البیهه ص ۲۰۵ مسطور است .

* - ترجمه این صورت استفتا و فتوی از ترکی عثمانی بفارسی بقلم فاضل دانشمند ودوست عزیز ما آقای حاج اسمعیل آقا امیرخیزی از فضلال مشهور آذربایجان مدظله العالی است که بغواهی راقم این مسطور حضوراً برای اینجانب نموده اند ، موقع را مقتدم دانسته از العطف بی نهایت ایشان نسبت باین ضعیف نهایت تشکر و سپاسگزاری اظهار می نمایم .

جواب

در مقالات حافظ بسیاری از حکم ذایقه [کذا] و نکات فایده و کلمات حقه موجود است لکن در تضاعیف آن خرافات خارج از نطاق شریعت شریفه نیز هست مذاق صحیح آنست که بیستی را از بیت دیگر فرق داده سم آفعی را تریاق نافع نشمرند نعمت مبادی ذوق را احراز و از اسباب خوف الیم احتراز نمایند، کتبه الفقیر ابوالسعود عفی عنه ،

و بملاوه همه اینها من احتمال بسیار قوی میدهم که دو بیت ممنوعی منسوب بیزید که سودی ذکر کرده یعنی :

انا المسموم ما عندی بتریاق ولا راقی
ادراکاً ساً و ناولها الا یا ایها الساقی

هم از حیث وزن و هم از حیث قافیه و هم از حیث مضامین و طرز ادا و هم بالأخره از حیث استعمال بعضی از عین همان تعبیرات و کلمات از روی غزل ملمع ذیل سعدی در بدایع ساخته شده و سازنده آن از همه حیث از آن غزل باصطلاح اروپائیان «ملمع» شده است ، بعضی از ابیات غزل مشارالیه سعدی که کمال مشابهت با دو بیت مزبور منسوب بیزید دارد از قرار ذیل است :

بیان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی بصد دفتر نشاهد گفت حسب الحال مشتاقی
اخلاقی و احبابی ذروا من حبه مایی مریض العشق لایبری و لایشکوالی الراقی
قم املاً واسقنی کاساً ردع مایه مسموماً اما انت الذی تسقی نعین السم تریاقی
سعی فی هتکی الشانی ولما بدر ما شانی انا المجنون لا اعبا باحراق و اغراق
ملاحظه شود کلمات و تعبیرات الراقی و تریاقی و اسقنی کاساً و مسموماً و انا المجنون که بمضی لفظاً و بمضی معنی عین همان الفاظ و تعبیرات دو بیت منسوب بیزید است .

(پایان مقاله راجع به تضمین های حافظ)